



برلین - ۱۰ جون ۲۰۱۸

خلیل الله معروفی

غمکده غربت - طومار بوسه

ماه پيش زمينه اى فراهم شد، تا رخت سفر بربندم و رهسپار وطن گردم. عزم جزم گشته بود و ذهنم آماده سفر. بند و بست ديدن ها و بازديد ها را ترسيم ميکردم، که کجا و کجا بروم و اولتر از همه به کجا. یک چیز قطعی بود، که در زادگاهم - کابل نازنین - بمانم و تر و خشکش را یک بار دگر و شاید برای آخرین بار از نظر بگذرانم. دامان باصفای "خواجه صفا" را زیارت کنم، که بیست و شش سال اول زندگانی اندرانجا گذشت و از آب و باد و خاک و آتشش سیراب شد. از سیرگاههای گذشته های دور باز بگذرم و گذر "عاشقان و عارفان" را کوچه به کوچه و تنگی به تنگی و خانه به خانه باز بینم؛ باز بینم، که چه بود و چه شد و از بودش، چه چیزی باقی ست. مگر گذر "چاه رهداری" هنوز به همین نام یاد میگردد؛ آیا از درختان شنگ و پشه خانه "باغ قاضی" چیزی به جای مانده؛ جایی، که بازیگاه ما بود و هرروز بعد از مکتب را همدرانجا میگذشتانیدیم. به بازیهای رنگارنگی، که معمول بود و یا خود نظر به شرایط مکانی منطقه اختراع کرده بودیم، روی می آوردیم؛ "درختبازی" میکردیم، "بندربرد" میکردیم، "سنگ دُورک" میزدیم، "دُورکان" و "فِرارک" میزدیم، "تیربازی" میکردیم، "دنده کلک" میکردیم، "توپ دنده" یا "میر بده - کان" میکردیم؛ و "توپبازی" و "ماته گکان" و "سنگ انداختن" و "سنگ جنگی" و "ماه باشی" و "برف جنگی" و "تخم جنگی" (با برف) و "سُرجه خوردن" و "یخمالک" و "بُته بُته آمین" و "بَلکه" و... همه در تیررس بازیهای روزمره تمام طول سال قرار داشتند؛ بگذریم از "گدی پَران بازی"، که بازی یی بود سخت دلچسب و در طول زمستان عمومیت داشت. از میانه این همه بازی ها، تعدادی تنها منوط به منطقه بود و تعدادی هم کابل شمول و بعضاً افغانستان شمول.

بازدید مفصل از "خواجه صفا" و "خواجه روشنائی" و "قبر صوفی" (پیر اکرم خان) و "تخت شاه" و "کته سنگ"، تا فُلّه "شیردروازه" در نظر بود، که آیا پایها شیمه و یارا داشتند و یا این، که از دور به سر و روی همه دوردستها بوسه نثار میکردم

"شهدای صالحین" در نظر بود، با "گردنه جبه" و "بالاحصار" و "بُرج بجنجو" و زیارتگاههای "بابه چلگزی" و "سه اُغر" و "جابر انصار" و "زیارت خضر" تا "پنجه شاه"
و به "شهداء" نرسیده، از "چارده معصوم" و زیارت "میان شیخ احمد" و "کوچه سنگکش ها" و "چشمه چکان" تا خود "کاسه بُرج"

دورترها؛ باغ بابر مدّ نظر بود، که شنیده ام، تجدید بنایش کرده و از آن نزهتکده عالی الاعلائی جور کرده اند و باغ بالا و

کوچه‌های قدیم کابل همه زیر نظر بودند، از "سه‌دکان عاشقان و عارفان" تا "کوچه چُفُرک" و "کوچه قاضی" و "کوچه حضرت‌ها" و "کوچه قاضی" تا "خرابات"؛ ... و "دیوان بیگی" و "گذر شترخانه" و "شوربازار" یا "سنگتراشی" و "هندوگذر" و "آهنگری" و "تخته‌پل" تا "دروازه لوری (لاهوری)" و "چمنِ حضوری" و ازین طرف "میانجی" و "گذر ملاغلام" و "گذر باغ نواب" و "گذر سردار جانخان" و "بابای خودی" و "کتابفروشی" و "پخته فروشی" و "تیلی‌گذر" و "مرغ‌فروشی" و "کاه فروشی" و "توپچی باغ" و "چارباغ" و "منده‌ئی" تا مکتب جلیلِ قدیم "حبیبیه" و "پل باغ عمومی" و "پارک زرنگار" و

و "کوچه مصلی‌ها" و "کوچه اچکزائی‌ها" و "سه‌دکان چنداول" و "سرای زُغال" و "چنداول" و "سید مرد" و دامان "باله‌جوی" (بالاجوی) و "باله قلا" (بالاقلعه) و ... تا "قلعه هزاره‌ها" تا "گردنه کوره گاه" و دامان "گندنا" و "پل هارتن" و "گذرگاه"

در همین گیر و دارِ بند و بست بود، که طبع هم چیزکی مثل غزل بیرون داد، که قرار بود در همان وقت و در آستانه سفر پیشکشش کنم، که به یکباره شرایط تغییر کرد و پلان سفر بهم خورد. اینک همان منظومه را، که به تاریخ ۱۲ می ۲۰۱۵ سروده ام، رویت میدهم:

غمکده غربت

طاقتم طاق است یارب، زین غمستان میروم
داستان غُربتم از حدّ و مَرّ دیگر گذشت
دردِ دوری از وطن جان و تتم فرسوده است
تیره‌روزی را نگر، کز رویِ جبرِ روزگار
نیمِ عمرم بیشتر، در هجرت و غربت گذشت
نای هستی گشته از مُلکِ دل و جان دور دور
ناخُدای عمر هر دم در غم موج است و موج
تار و پود پیکرم گوئی ز جان بگسسته است

میروم من، میروم، از جَورِ هجران میروم
میروم زین غمسرا، زی مُلکِ افغان میروم
با دل و جان میروم، با سوز و ارمان میروم
بوده ام اینجا؛ کنون با صد دل و جان میروم
عمر باقی را گرفته، سوی جانان میروم
هر دو در بر میروم، سوی نیستان میروم
بایدم دل را به دریا، سوی طوفان میروم
تا نفس باقی ست، طرف آن گلستان میروم

نیمه جان و نیمه تن؛ اما به صد شوق تمام

گر "خلیل" ما نشد، من میروم، هان میروم

(خلیل معروفی - برلین، ۱۲ می ۲۰۱۵)

شاید عمری باقی باشد، تا باز بند و بستی بکنم و قدمگاه آن همه جایهای کابلجان را ببوسم؛ ولی دم نقد میخواهم تمام محبتم را در طومار بوسه پیچیده، به خشت و گل وطن و خاصتاً زادگاه نازنینم نثار کنم؛ و به سنگ سنگ و چوب چوب و خارخار و خس و خاشاکش. آنچه را در هیئت قصیده تقدیم میکنم، ماحصل یأس و اشتیاقی میدانم، که همین امروز ۲۷ می ۲۰۱۵، از طبع نوآموزم تراویده است:

طومارِ بوسه

وطن! کی دشت و دامانت ببوسم	قدمگاه غزالانت ببوسم
به کابلجان روم پایان و بالا	مرنجان تا به پغمانت ببوسم
سهاک و شیوه کی، بینی حصار	قلاچه تا به خُمدانت ببوسم
ز غارو تا به دشتِ مستِ حاجی	ز نخودان بیابانت ببوسم
گذرگه، چاستون، دارالامانت	بسایتین و گلسنانت ببوسم
ز کابل چون روم با سوی پروان	سرایخوجه، گُهستانت ببوسم
روم در سمت بالا، سوی سالنگ	چریکار، تا به خنجانت ببوسم
پل خُمری و خانابات و بغلان	مزار و هم بدخشانت ببوسم
ازین سو سر کشم، تارود آمو	وزان سو، گوزگانانت ببوسم
روم سمتِ هرات و جانب غور	هریرود و سجستانت ببوسم
به مُلک نیمروز آرم، یکی روز	زرنگ و کنگ، کمال خانت ببوسم
زنم سر سوی قلب کشور خویش	سر چشمه، غُرسنانت ببوسم
به پای بامیان آرم فرو، سر	هیایِ ل های ویرانت ببوسم
کشم سر سوی بُست و قندهارت	انارستانِ رُمانت ببوسم
ازین سو میروم، سوی جنوبی	وزان سو خُوست و خُدرانت ببوسم
به پکتیکا چه جنگلهاست، یارب	صنوبر، سرو بُستانت ببوسم
ز ننگرهار زیبا، گنج نارنج	کنرها، تا به لغمانت ببوسم
شوم زی دره های مست و شاداب	تگاب و کافرستانت ببوسم
ز غزنی تا به وردگ ره نوردم	نوردم ره، که میدانت ببوسم
ز لوگر چرخ خورده تا کلنگار	سجواندِ درخشانت ببوسم
به کابل بازگردم، از سر صدق	فضای زنده و انانت ببوسم

کنم سیراب بوست، زادگاهم!!! زمینت، تا به کیوانت ببوسم
"خلیل" ما، اگر از شیمه افتاد
خودم چاک گریبان‌ت ببوسم

شرح لغات و نامهای خاص:

در منظومه اول:

- مَرّ: کلمه عربی ست و در معنای "اندازه و شمار".
- شیمه: نیز کلمه عربی و اصلاً در معنای خوی و طبیعت است، مگر در دری ما آن را در معنای "زور" و "قوت" استعمال میکنند. چنان، که گویند "خمیر هیچ شیمه ندارد"؛ یعنی بیخی سست و بیحال است و خاصیت الاستیکی و کشش ندارد. یا گویند "فلان پهلوان خیلی شیمه دارد"؛ یعنی بسیار زورآور و پُر انرژی ست.

در منظومه دوم:

- مرنجان: تپه مرنجان
- "شیوه کی" و "سهاک" و "بینی حصار" و "قلاچه" (قلعه چه) و "خمدان": نامهای قریه هائی ست، که بلافاصله از دامان کوه "شاخ برنتی" شروع شده و بالترتیب تا نزدیک چمن حضوری میرسند.
غارو: مراد از "تنگی غارو"
- دشت حاجی: "دشت حاجی صاحب پای منار" و مراد از "شیخ سعدالدین انصاری" ست، که زیارتش بعد از "دشت پای منار" قرار دارد.
- گذرگه: مراد از "گذرگاه" است
- بساتین: جمع عربی "بُستان"، که مخفف "بوستان" است
- گُهستان: مخفف "کوهستان"
- چریکار: مراد از "چارکار" است.
- خانابات: خاناباد (خان آباد)
- گوزگان: نام قدیمی ولایت "جوزجان"، که "جوزجان" معرب آن است و در تاریخ "گوزگانان" نیز گفته شده است.
- سجستان: مُعَرَّب "سکستان" و "سکستانه" است، که امروز به نام "سیستان" یاد میگردد.
- سر چشمه: مراد از "سرچشمه" و اصل آن است، که در ابتدای "هزاره جات" قرار دارد.
- غرستان: "غرستان"، که امروز به نام "هزاره جات" یاد میشود. در کتب تاریخ کلمه "غرستان" یعنی "کوهبند" - بیشتر به کار رفته است. "عبدالواسع جبلی غرستانی"، که از سادات آن ولایت و شاعر نامدار قرون ششم - هفتم بود، از همانجا برخاسته است، که دیوانش مفصل است و باربار چاپ شده است.
- هیاکل: جمع عربی کلمه عربی "هیکل" است، که به معنای "بُت" و "مُجَسَّمه" میباشد.

رُمان: در عربی "انار" را گویند؛ چنان، که "یاقوت رُمانی" گویند.

– کافرستان: نام قدیم "نورستان"

– خُست: مراد از "خوست"

– چرخ: منطقه ای در "ولایت لوگر" است، که "سپهسالار چرخ" و اولاده اش – "غلام نبی خان چرخ" و "غلام جیلانی خان چرخ" – از همانجای برخاسته اند. البته "چرخ" در مصراع متضمن مراد از "دور" هم هست. "غلام جیلانی خان چرخ"، که برادر "غلام نبی خان چرخ" بود و هردو از کارداران بنام اعلیحضرت امان الله خان غازی بودند، در زمان اعلیحضرت نادرشاه در برلین – پایتخت المان – زندگانی میکرد، که در همینجا درگذشت و در قبرستان مشهور و مجلل تُرک‌ها در منطقه "تمپل هوف – نیوکُلن" برلین مدفون گردید.

– کلنگار و سجاوند" دو منطقه مشهور در ولایت لوگر است و "سجاوند به خاطر دو عالم مشهور اسلامی خود، "ابوالفضل محمد بن ابویزید طیفور سجاوندی" از قرن ششم هجری در علم "قرائت" و "محمد بن عبدالرشید حنفی سجاوندی با کُنیه "ابو طاهر و ملقب به سراج الدین(چراغ دین) از فقهای بزرگ قرن پنجم هجری، که هردو از "سجاوند" برخاسته اند و آثار بسیار دارند. در آن زمان "غزنه" بسیار وسیع بود و "سجاوند" هم از ملحقات "غزنه" بود.

– زنده وانان: تلفظ گفتاری از "زنده بانان" است، که بلافاصله بعد از "چمن حضوری" قرار دارد و "مکرویان(مایکروریان) اول" همدرانجا ساخته شده است.

بوس: مراد از بوسه و بوسیدن؛ چنان، که "بوس و کنار" گویند.

کیوان: ستاره مشهور، که در عربی "رُحل" گویند.

و دو تذکر لازم دیگر:

– در منظومه دوم بعض کلمات و اسمای خاص در هیئت گفتاری کابلی آورده شده است.

– در مقدمه تعدادی از بازیهای اطفال "عاشقان و عارفان" معرفی گشته است؛ امیدوارم، که فرصت دست دهد، تا همه آنها و به مراتب بیشتر از آنها را تشریح کنم، تا گوشه ای از فرهنگ ورزشی و بازی اطفال آن زمان و آن منطقه روشن گردد.

– متعاقباً از گذرها و کوچه‌ها و محلات کابل کهنه از "کوره‌گاه" تا "خرابات" نام برده شده است، که همه در دامان جنوبی "کوه شیردروازه" یا "کوه خواجه صفا" قرار دارند.

(خلیل معروفی – برلین، ۲۷ می ۲۰۱۵)

(و انتشاریافته صفحه ۲۸ می ۲۰۱۵ پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان)